

نظام سلاخی: استثمار کارگران کشتارگاه‌ها در آلمان

خانم آنه کونتسه Anne Kunze روزنامه‌نگار ۳۴ ساله‌ی آلمانی به‌خاطر این مقاله‌ی تحقیقی‌اش با عنوان «نظام سلاخی» Die Schlachtordnung که در نشریه‌ی تسایت چاپ شده بود جایزه‌ی هربرت ریل‌هایزه (سال ۲۰۱۵) را دریافت کرده است. کونتسه درباره‌ی موضوعات اجتماعی و اقتصادی و زیست‌محیطی قلم می‌زند. «نظام سلاخی» استثمار کارگران صنعت گوشت در آلمان را به‌طرزی، هم خشم‌آلود و هم تشویش‌برانگیز به تصویر می‌کشد. به‌نظر هیئت داوران، مقاله‌ی وی نمونه‌ی بارزی است از «روزنامه‌نگاری تکان‌دهنده و اثربخش»؛ مقاله‌ای که «آرامش خاطر خواننده را به هم می‌ریزد» و جا دارد که آرامش خاطر سیاست‌گذاران را نیز به هم ریزد.

نظام سلاخی

آنه کونتسه

برگردان: اروند صفائی

در دامنه‌ی طبیعتی پر از صلح و صفا در ایالت نیدرساکسن آلمان، ثانیه‌وار حیوانی سلاخی می‌شود؛ هرچه سریع‌تر، هرچه ارزان‌تر، هرچه کثیف‌تر. این سلاخی‌ها توسط شبه‌ارتشی از کارگران اروپای شرقی انجام می‌شود.

گودالی برای خودت پیدا کن که باد از روی آن رد شود و به تو نخورد.
محل‌ی برای خودت پیدا کن که درختان زیادی نزدیک هم باشند، تا کسی دید نداشته باشد.
کیسه پلاستیکی را روی پاهایت بکش.
هر چه داری بپوش.
از تاریکی ترس نداشته باش.
از حیوانات نترس.

اینها قواعد/میلیان هستند. باید اینها را انجام داد، در غیر اینصورت در جنگل نیدرساکسن زنده نخواهی ماند. امیلیان، کارگری از کشور رومانی این‌گونه با غریبه‌هایی که درباره‌ی این محل در نیدرساکسن هیچ نمی‌دانند، حرف می‌زند. جایی که محلات نام‌هایی دارند مثل وشتا، آلهورن، کلوشنبورگ یا کواکنبروک.

امیلیان می‌گوید: نگاه کن به این روستاهایی را که بی‌آزار به نظر می‌رسند، به خانه‌هایی که با سفال‌های قرمز رنگ والوارهای محکم و استوار ساخته شده‌اند. من به تو خیابان‌هایی را نشان می‌دهم، که با دوچرخه شب‌ها اینور و آنور رکاب می‌زنم تا از سرما یخ نزنم. او ادامه می‌دهد: و این کار را تا ساعت چهار و نیم صبح می‌کنم، پس از آن باید برم کشتارگاه: سینه‌ی بوقلمون‌ها را ببرم، چربی‌ها را بیرون بیاورم. در این محله با نام‌های "اولدنبورگ"، "گاررل"، "اسن"، "ویزک"، و یا "بادلبرگ"، مردانی مانند "امیلیان" همگی یک نام دارند. انسان‌های جنگلی. آنها در گودال‌ها، زیر درختان، بدون هیچ‌گونه سقف و حفاظتی خود را با برگ‌ها می‌پوشانند و می‌خوابند. آنها به صورت نشسته و یا چمباتمه زده مانند حیوانات وحشی دراز می‌کشند.

"پتر کوسن" کشیش شهر کوچک "وشتا" در مورد انسان‌هایی مانند "امیلیان" می‌گوید: «ما در اینجا با دنیایی در سایه سر و کار داریم که خیلی‌ها از دیدنش سر باز می‌زنند. ما شبه ارتشی ناپیدا ایجاد کرده‌ایم.» و او این خطابه را بارها و بارها به زبان می‌آورد.

این کشیش می‌داند که بعضی از این سربازان کار در جنگل زنده‌گی می‌کنند، چون برای آنها خانه‌ای وجود ندارد. مردانی مانند "امیلیان" را مردم از روی کیسه‌های آبی رنگ پلاستیکی‌شان می‌شناسند، که در کنار گودال‌های محل خوابشان قرار دارد و باید صبح‌ها با خود به کشتارگاه‌ها ببرند؛ کشتارگاه‌هایی که مثل زندان‌ها در محاصره سیم‌های خاردار هستند، و بوسیله دوربین‌ها و نگهبانان محافظت می‌شوند.

بزرگترین کشتارگاه‌های آلمان در منطقه‌ای میان "اولدنبورگ" در ایالت نیدرساکسن و "ردا-ویدربروک" در ایالت نورد راین وستفالن قرار دارند. در اینجا هر ساله سه و نیم میلیون تن گوشت خوک، نهصد هزار تن گوشت مرغ و بوقلمون و چهارصد هزار تن گوشت گاو تولید می‌شود. سلاخی به این صورت است: بریدن گردن، آویزان کردن، بریدن مقعد، کندن پوست، تیکه کردن، تقسیم کردن، بسته بندی کردن.

سیستمی که بیمار می‌کند

ما می‌خواهیم هرچه بیشتر گوشت بخوریم و آن را هرچه ارزانتر بخریم. این در ایالت نیدرساکسن و نوردراین وستفالن به سیستمی از تکنولوژی بالا و معامله‌ی انسان منجر می‌شود. همه در این کار دست دارند، شرکت‌هایی مانند: ویزن هوف، تونیس، هایدمارک. این مناطق همچنین تبدیل به فضای وحشتناکی پر از باکتری‌هایی گردیده که همه جانبه مقاوم هستند، به گونه‌ای که در مواردی آنتی بیوتیک هم دیگر بر آنها اثرگذار نیست. و این سیستمی است، که می‌تواند بیماری را باشد.

"امیلیان" مثل اکثر سربازان کار این شبه ارتش ناپیدا، از طریق یک شرکت سلاخی در کشور رومانی استخدام شده است. او چگونگی زنده ماندن در طبیعت را در ارتش رومانی فرا گرفته است و بابت پیدا کردن همین کار در آلمان مجبور شده است چند صد یورو به عنوان حق دلالتی پرداخت نماید. او را به شهرک آلهورن در ایالت نیدرساکسن آورده و در مجمعی جا داده‌اند، همراه با چهار نفر دیگر در اتاقی با تختخواب‌های چند طبقه. او برای شرکت هایدمارک، یکی از بزرگترین شرکت‌های تولید گوشت مرغ و بوقلمون کار می‌کند. این شرکت مدعی است که چیزی در مورد انسان‌های جنگلی نمی‌داند. اما "امیلیان" با سرکارگش درگیری پیدا کرد. و از آنجا که غالباً همان شرکت پیمانکاری محل زنده‌گی را به این سربازان کار اجاره می‌دهد، این درگیری با سرکارگر به معنای از دست دادن این محل گرم برای خواب، یعنی زنده‌گی در جنگل است. امیلیان در نزدیکی اتوبان شماره یک، بین کلپن‌بورگ و ویلدهاوزن، پناهگاهی زیر سقفی از کیسه‌های پلاستیکی برای خود ساخت.

او بعد از ظهرها می‌خوابد، خوابی عمیق و بدون رویا، تا اینکه سرمای شبانه از راه برسد و او را بیدار کند. او شعرهای غم انگیز می‌سراید و در فیس بوکش می‌گذارد: «تو می‌دانی که برف به‌سوی آسمان خواهد چرخید، پاروی خونی است میان دو بهشت. این را کرمی به کرم دیگری گفت، که در میان نه قرار داشت.»

از گوشه‌اش صدای جوی دیویزن پسا پانک، شنیده می‌شد. در رومانی او در رشته‌ی الکتروتکنیک تحصیل کرده است. امیلیان ۳۴ ساله است و زن و فرزندی ندارد و از آینده‌اش که سؤال کنی چیزی برای گفتن ندارد.

«تو کجایی؟ فوراً باید سر کار بیایی!»

نزدیکی‌های محل خواب امیلیان، در کشتارگاه دیگری که متعلق به شرکت ویزن هوف است، "یوانا" تمام روز با آره‌ی برقی مشغول بریدن گوشت مرغهاست. یک جفت دستکش فلزی گران، به قیمت ۱۵ یورو هدیه‌ی عشق به اوست.

"داریان" این دستکش‌ها را به "یوانا" هدیه داده است، تا دستانش که دوستشان دارد، به هنگام بریدن گوشت زخمی نشود.

دوستان "داریان" یک روز عصر که به او زنگ زده بودند گفتند: «باید بیائی، اینجا دختری هست که تو از او خوشت خواهد آمد». زمانی که "داریان" وارد دیسکو در "لوهنه" شد، سریعاً فهمید که منظور دوستانش چه کسی است: دختری لاغر اندام، یک لگین سیاه پوشیده که موهایش را صورتی رنگ کرده است. نام او "یوانا" است. او می‌رقصد، در حالی که برادرش مشغول پخش موزیک، پاپ رومانیائی است، و "داریان" تمام مدت به او نگاه میکند.

یوانا تعریف می‌کند که می‌دید چگونه "داریان" نزدیکتر می‌آید، و هر لرزشی در گوشه‌ی لبانش نشانی است بر ایما و اشاره‌ای فراتر. آنان با هم به زبان رمانیائی گفتگو می‌کنند. یک وقتی "داریان" می‌گوید: «من فقط وقتی می‌توانم بخوابم که کسی مرا در آغوش بگیرد.»

در راه رفتن به خانه‌ی "یوانا" داریان که دستان او را برای اولین بار در دست گرفته می‌گوید: «ما باید اول برویم نزد من، تا برنامه‌ی کاری خودم را نگاه کنم». در برنامه کاری نوشته است که او تازه روز بعد باید سر کار باشد. دست در دست نزد "یوانا" می‌روند. اولین بوسه‌ها، تماس‌های لطیف. در نیمه‌های شب تلفن "داریان" زنگ می‌زند. سر کارگش آنچنان بلند می‌غرد که حتی "یوانا" هم صدایش را می‌شنود: «تو کجا هستی؟ باید فوراً بیائی سر کار!»

"داریان" در کشتارگاه شرکت "اشتین‌مان" جلوی یک دستگاه نقاله که لاشه‌ها بدان آویزان هستند ایستاده است، گاوهای سلاخی شده روبروی صورتش قرار گرفته‌اند، هر دقیقه یک لاشه دیگر. "داریان" با چاقوی بزرگ آشپزخانه سینه‌ی لاشه را می‌برد، پوست آنرا می‌کند. او با دستانی بدون دستکش کار می‌کند. او می‌گوید: دستکش‌های یکبار مصرف فوراً پاره و خراب می‌شوند.

مدارک مهم را اغلب می‌سوزانند

"یوانا" و "داریان" جای زخم‌های زیادی دارند، زمانی که گوشت حیوانات کشته شده را تیکه می‌کنند، هر باره دستان خود را می‌بُرند. احتمالاً هر دو به میکروبهای با مقاومت بالا که به مقداری زیاد در حیوانات کشته شده به علت بکارگیری آنتی بیوتیک وجود دارد آلوده شده‌اند. به تازگی می‌بایستی یک کیست را از رحم یوانا جراحی و بیرون می‌آوردند. در بیمارستان از او سؤال کرده بودند که کجا کار می‌کند، و او جواب داده بود، در کشتارگاه. در کلینیک‌ها، کشاورزان بعنوان گروه بیماران ریسک‌دار شمرده می‌شوند و آنان را در اتاق‌های مجرد نگه می‌دارند. اما "یوانا" را قرنطینه نکردند، جایی که بتوانند او را برای تشخیص میکروبها آزمایش کنند.

"سریعتر، سریعتر!" ، "ادامه بده، ادامه بده!" ، "گاز بده!" " پلیس!"

در این میان "یوانا" و "داریان" آپارتمان کوچکی پیدا کرده و میل بزرگ قرمز رنگی آنجا گذاشته‌اند که تقریباً تمام فضای اتاق را گرفته است. آنان هر روز آپارتمان را نظافت می‌کنند. در حمام هر کدام دوجینی از شیشه‌های عطر و ادکلن ردیف کرده‌اند، ناوگانی از بوهای خوش. می‌گویند که پول آنها را بنوعی از هزینه‌های دیگر می‌زنند. تو گویی می‌خواهند بوی زننده‌ی حیوانات کشته را فراری دهند.

در اطراف شهرک "لوهنه" که یوانا و داریان زنده‌گی میکنند، محلی برای تفریح نیست، بنابراین زمانی که کار نمی‌کنند با یکدیگر قدم می‌زنند، یا به ملاقات مادر و خواهرشان می‌روند. تعداد زیادی از افراد خانواده‌شان آنجا هستند که آنها نیز پشت نقاله‌های گوشت در نیدرساکسن کار می‌کنند.

یوانا زنی سرسخت و مبارز است. او می‌گوید که سرکارگشانش بعضی وقتها مزاحم و پررو است، او با وی مقابله می‌کند، اما همه‌ی زن‌ها موفق نمی‌شوند. او فکر می‌کند که به همین دلیل است که تازگی‌ها مجبور شده که صندوق‌های پر از ران

مرغ را که خیلی سنگین‌اند به تنهایی حمل کند. شرکت "ویزن هوف" بدنبال مواجه‌شدن با این شکایت اعلام کرد که این سرکارگر را تاروشن شدن قضایا از طریق شرکت پیمانکارش کنار خواهد گذاشت.

"یوانا" خودش هم نمی‌داند که بعدها چه خواهد شد، و با تأخیر می‌گوید: «من با کمال میل حاضر در سوپرمارکت‌های "آلدی"، "لیدل" یا "رو" در قسمت صندوق کار کنم، تابدین وسیله بتوانم بیشتر هم به آلمانی صحبت کنم.» او زبان آلمانی را خود با خواندن کتابهای آلمانی یاد گرفته است. داریان لغات کمی را به زبان آلمانی می‌داند: "سریعتر، سریعتر!"، "ادامه بده، ادامه بده!"، "گاز بده!"، "پلیس!"

سال گذشته برای تعطیلات کریسمس، "داریان" و "یوانا" به پاریس رفتند. "یوانا" می‌گوید: او به من زنگ زد و گفت: «می‌خواهی باهم به پاریس برویم؟ من ترا دعوت می‌کنم» و من پرسیدم: «چرا؟»

- "برای اینکه دوستت دارم."

- "چی؟ اینرا باید دوباره بگی"

- "برای اینکه دوستت دارم."

البته فقط یک روز آنجا ماندند. چون امکان پرداخت بیش از یک روز پول هتل را نداشتند. آنها چندتائی هم عکس گرفتند و درفیس بوک گذاشتند. اما فردای آن روز که "داریان" دوباره به کشتارگاه آمد، سرکارگر او را از دستگاه کنار کشید و گفت که او اخراج هست. «ما تو را دیگر نمی‌خواهیم. برو! عمو و پسرعمویت هم همینطور.» توضیح خود داریان این است که مزد بگیران شبه ارتش اجازه ندارند به پاریس بروند و خودشان را از چشم سرکارگر دورنگهدارند.

جانی میان هیچ‌کجا

کمی دور تر از آپارتمانشان در شهر "اسن"، "داریان" در خیابان اصلی مغازه‌هایی را نشان می‌دهد که روی ویتترین آنها نوشته شده "نظافت بهداشتی پا"، "قنادی" یا "بنگاه معاملات ملکی". ولی ویتترین‌هایشان با مقوا پوشانده شده، زیرا زمان زیادی است که بسته شده‌اند. این‌گونه خانه‌ها همه‌جا قرار دارند؛ ساختمان‌هایی که قبلاً رستوران و هتل بوده‌اند، همینطور گلخانه‌ها و اصطبل‌ها و گاوها جایی میان هیچ‌کجا. در این نوع خانه‌ها داریان زنده‌گی کرده است. همراه با پنج مرد در اطافی که توالت توی آن قرار داشت. داریان به من می‌گوید ماشین را از عقب پارک کن تا در صورت لزوم بتوانی بسرعت از اینجا بروی.

اولین محل اقامت "داریان" در زمین کشتارگاه شرکت "اشتاین‌من" در شهرک "اشتاین‌فلد" بود. "داریان" در اصطبلی تبدیل شده به محل خواب زنده‌گی می‌کرد. گاو‌هائی را که فردا باید سلاخی می‌شدند، عصرها به اصطبل نزدیک همین خوابگاه می‌آوردند. "داریان" شبها را در کنار گاوها به سر می‌برد. ماهیانه ۲۰۰ یورو برای یک تخت اجاره میداد. این مبلغ هر ماه از مزدش کم میشد. مزد ماهانه را بصورت نقد دریافت می‌کرد. اینکه در هر ماه مزدش چقدر است، از پیش مشخص نبود، بعضی وقتها ۵۰۰ و بعضی وقتها ۶۰۰ یورو بود. کاغذ و مدارک مهم را اغلب می‌سوزاندند.

اونمیدانست که کی باید شروع به کار کند. همیشه باید اول به لیستی که در اصطبل محل خوابش نصب شده نگاه می‌کرد، مثل همان شبی که با "یوانا" آشنا شده بود.

اگر از "داریان" سؤال شود که چه مدت کار کرده است، او چنان با تعجب نگاه می‌کند، که گویی اولین بار است چنین سؤالی از او می‌شود و جواب می‌دهد: «تازمانی که مقاله کار می‌کند.» اوفقظ اینرا میداند که وقتی نیمه شب شروع بکاری می‌کند، احتمال دارد که فردای آن‌روز ساعت سه و نیم بعد از ظهر اجازه داشته باشد تا به‌خانه برود.

"داریان" می‌گوید "یکبار از طرف اداره دولتی کسی برای کنترل آمد". در آلمان همه چیز قانون خودش را دارد. در ایالت "نیدرساکسن" معین کرده‌اند که هر فرد برای محل اقامت نیاز به شش متر مربع جا دارد و اقامت بیش از هشت نفر در یک اتاق مجاز نیست. "داریان" در این اطاق کوچک، نفری اضافه بود. سرکارگر قبل از آمدن مامور کنترل به "آداریان"

می‌گوید که اوتختش را باید از این اطاق ببرد. "آدریان" می‌پرسد: «پس من کجا بخوابم؟» او باید با همکار دیگری جای خوابشان را طوری تقسیم کنند که وقتی یکی بر سر کار می‌رود، آن دیگری آنجا بخوابد. این‌جا البته امکان دسترسی به شرکت اشتاینمن برای اظهار نظر در این باره موجود نبود.

بریدن گردن، آویزان کردن، قطع مقعد، پوست کندن، تیکه کردن. همیشه همان حرکت دستها، و هر روز از نو. سربازان کار شبه‌ارتش ارواح خسته و داغان بیدار می‌شوند، بدون امکان فکر کردن، بدون امکان خواب‌دیدن، بدون امکان توان کاری دیگر به جز این که نیمه خواب فرامانبر عادت‌ها باشی.

ساختارهای مافیائی

بعلت وجود راه‌های گریز در قانون این سیستم کاری عمل‌کرد دارد. نام این راه‌های گریز از قانون، سیستم «ورکفرتراق» (قرارداد نه با خود کارگر بلکه با شرکت) است: به هنگام گسترش اتحادیه اروپا به کشورهای شرق اروپا، دولت آلمان برای حفاظت بازار کار در آلمان ماده‌ای الحاقی به مواد دیگر اضافه و بتصویب رساند و آن این‌که، شهروندان کشورهای جدیدی که به اتحادیه‌ی اروپا می‌پیوندند به مدت ۷ سال از انتخاب آزاد محل کار در کشورهای عضو اتحادیه صرف‌نظر کنند. امید بر آن بود که کارگران ارزان به آلمان هجوم نیاورند.

کسی این پاراگراف قانونی را که ریزنوشته شده بود ندید. و آن این‌که شرکت‌های کشورهای تازه به عضویت درآمده، اجازه ارائه‌ی خدمات به شرکت‌های آلمانی را دارند - و آن هم با شرایط کاری کشورهای خودشان. بدین‌ترتیب کارگران رومانی با شرایط کاری کشورشان استخدام شده و به آلمان فرستاده می‌شوند. و هیچ دادستانی هم نمی‌تواند علیه آن کاری انجام دهد.

در کمتر از چند ماه تعداد زیادی شرکت‌هایی از نوع آن‌ها که فقط صندوق پستی دارند (بدون استقرار در ساختمانی با آدرس مشخص)، در کشورهای لهستان، مجارستان و رومانی ایجاد گردیدند، و همه بدین منظور که کارگر برای کشتارگاه‌های آلمان استخدام کنند. درحقیقت این شرکت‌ها مجاز به استخدام کارگر را به منظور فرستادن به آلمان نبودند. در واقع فرستادن کارگر قانوناً محدود به دو سال است. مدارک زیادی از کارگران در اختیار نشریه‌ی "تسایت" قرار دارد، که ثابت می‌کنند، تعداد زیادی از کارگران که بطور رسمی فرستاده شده‌اند، بیش از دو سال است که پشت نقاله‌های سلاخی ایستاده‌اند.

کشتارگاه‌ها تمام روند تولید را میان شرکت‌های پیمانکاری تقسیم‌بندی می‌کنند. "ماتیاس برومر" منشی سندیکای مواد غذایی - مصرف - رستوران‌ها می‌گوید: «بدین‌وسیله بازاری میلیاردی بوجود آمده، با ساختارهای مافیائی، تنزل دستمزدها و برده داری مدرن.»

"برومر" می‌گوید: «واقعاً می‌توان گفت که ما در مکانی چرب زنده‌گی می‌کنیم. اینجا تراکم حیوان بیش از انسان است. گه هم همین‌طور. احتمالاً مغز سرهم رنگ می‌بازد.» او می‌گوید اکنون حداقل ۴۰ هزار کارگر که از طریق این قراردادها استخدام شده‌اند در صنعت گوشت آلمان وجود دارد و این تعداد روبه افزایش است. این کارگران اکنون ۸۰ درصد کل کار کشتار و تیکه کردن گوشت را به‌عهده دارند. اخیراً کارهای دیگر و بسته‌بندی گوشت را نیز بین شرکت‌ها تقسیم می‌کنند. محاسبه قیمت چنان فشرده و نسبت سود حاصله چنان کم است که این سیستم فقط با یک شبه ارتش از سربازان کار ارزان می‌تواند عملکرد داشته باشد.

نشریه‌ی "تسایت" با ۱۵۰ کارگر بصورت گروهی و تکی گفت‌وگو کرده است. اسامی آنان تغییر داده شده و یا مختصر گردیده است زیرا کارگران از خشم پیمانکار و سرکارگیشان هراس دارند. به ندرت کارگری یافت می‌شود که ۱۰۰۰ یورو در ماه حقوق دریافت کند. اکثر آنان مبلغی بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ یورو در ماه و با احتساب بیش از ۱۲ ساعت کار در روز و شش روز در هفته مزد دریافت می‌کنند. بعضی از آنان برگی دریافت می‌کنند و بعضی‌ها هم اصلاً هیچ‌گونه لیست حقوقی دریافت نمی‌کنند. از همین مقدار مزدی که می‌گیرند، با پد ۲۰۰ تا ۲۹۰ یورو ماهانه جهت تاختنواب پیردازند. غالباً باید

، کارد، کفش و پیشبند کار را خودشان بخرند. قاعده‌ای وجود ندارد، حتی برای درمان: بعضی از کارگران بیمه درمانی در آلمان را دارند و بعضی ها ندارند.

دلایلی انسان در لفافه‌ی قوانین اتحادیه‌ی اروپا

تنها یک اصل وجود دارد: هرچه ارزان‌تر. و تنها یک سمت موجود است: شَرَق. لهستان دیگر تقریباً جاروشده و مردم فرسوده شده اند. پس از آن مجارستانی‌ها آمدند. پس از آن رومانی‌ها. و حالا بلغاری‌ها. از این به بعد هم واسطه‌های پیمانکارها در اکر این به دنبال کارگر اجیر می‌گردند.

در کشتارگاه‌ها یک سلسله مراتب اجتماعی ساخته شده است. در رأس آن لهستانی‌ها و مجارستانی‌ها قرار دارند. این‌ها اغلب خودشان کاریاب، پیمانکار یا سرکارگر هستند که افراد فامیل خود را ترجیح می‌دهند. پس از اینها رومانی‌ها هستند. بین آنان نیز سرکارگرانی وجود دارند که همشهری‌های خود را آزار می‌دهند. سپس بلغارستانی‌ها هستند. با آنان رفتار باز هم بدتری صورت می‌گیرد. سخت‌ترین وضعیت را "سینتی"ها و "روما"ها دارند. کارگران دیگر در باره آنان می‌گویند که آن‌ها اجازه می‌دهند هرکاری باهشان بکنند، آن‌ها نمی‌توانند بخوانند، نمی‌توانند بنویسند، برای ۳ یورو در ساعت جان می‌کنند.

این سلسله مراتب در کشتارگاه بوقلمون قابل مشاهده است. تغذیه بوقلمون که چاق و چله شود و کشتار آن یکی از مشمنز کننده‌ترین کارها در این رشته است. بوقلمون‌ها مدفوع خود را می‌خورند. هیچ کارگر کشتارگاه بوقلمون نمی‌خورد. کشتار بوقلمون هم اکنون فقط بعهده‌ی بلغاری‌هاست. بسیاری از آن‌ها برای کشتارگاه "گستلند" کار می‌کنند - این شرکت گوشت‌های خود را با مارک تجاری "ویزن هوف" هم می‌فروشد - و در "ویلد هاوزن" در خیابان "هرمان - اهلر" در محلی حصاردار و گنوماند زندگی می‌کنند. تعدادی از کارگران از مردانی سخن می‌گویند که مرتباً آن‌جا گشت می‌زنند و کنترل می‌کنند که آپارتمانها جمع و جور باشند و شوفاژها با درجات بالا کار نکنند. اگر درجه بالا باشد همگی باید جریمه بپردازند. کارگران این مردان را نگهبانان زندان می‌نامند.

قصاب‌های آلمانی، که قرار بود کارشان از طریق قانون محافظت شود، اکنون بیکار شده‌اند. قصابهای جوان، دیگر به این رشته روی نمی‌آورند. این شغل در حال از بین رفتن است.

رابطه‌ی شرکت‌های سلاخی و پیمانکاران در هم‌تنیده‌تر از آن است که بنظر می‌رسد. "دیتلف کولده" افسر جنائی "کلوپن‌بورگ" و معاون رئیس این منطقه از حزب سوسیال دمکرات توضیح می‌دهد که چگونه پیمانکار به رئیس شیفت کار در کشتارگاه خوک "دانیس کرون" در ایالت اسن - اولدنبورگ رشوه می‌دهد. "دانیس کرون" پیشرو در بازار اروپا است. یک سخن‌گوی شرکت می‌گوید که رشوه دادن در کشتارگاه‌های آلمان امری معمولی و دارای سنتی دیرینه است. از ماه مه سال ۲۰۱۳ تاکنون "دانیس کرون" چهار مسئول شیفت کار را که توسط پیمانکار خریداری شده بودند اخراج کرده است. کشتارگاه‌ها گهگاهی علیه این رفتارهای بزه‌کارانه اقدام می‌کنند - اما به سیستم (نظم حاکم در کشتارگاه‌ها) دست نمی‌زنند.

رؤسای شیفت کشتارگاه (بنا به تحقیقات پلیس جنائی "کلوپن‌بورگ") کارگرانی را که مثلاً ژامبون را بطور صحیح نَبَرند و یا بدون اجازه به سردخانه بروند، بین ۵۰ تا ۱۰۰۰ یورو جریمه می‌کنند. آنان اجازه ندارند چنین کاری انجام دهند، زیرا که کار کارگران در مسئولیت شرکت دیگری است. اگر رئیس شیفت راضی نباشد باید به پیمانکار مراجعه کند. او اجازه ندارد که از طریق جریمه‌ی کارگر جیبش را پُرکند، چرا که این کارگر اساساً کارگر او نیست، بلکه کارگر پیمانکار دیگری است. یک سخن‌گوی شرکت "دانیس کرون" گفت: من نمی‌توانم تصور کنم که رئیس شیفتی، شخصاً و خودسرانه از طریق کارگران خود را پولدار کند.

گاهی کشتارگاه یا شرکت تولید فرآورده‌های گوشتی، خود توسط یک دست نشانده، اقدام به تأسیس یک شرکت پیمانکاری می‌کند. این کار برای این شرکت‌ها امتیازاتی دارد. این‌ها هم می‌تواند تقلب مالیاتی کنند و هم از مزاحمت سندیکاهای

مزاحم راحت شوند. اگر کشتارگاهی خود اقدام به ایجاد یک شرکت پیمانکاری نماید، و یا در کار قرارداد بین دو شرکت دخالت کند، این دیگر قرارداد قانونی نیست، بلکه ردوبدل کردن غیر قانونی کارگران است.

مدهاست که خود شرکتهای پیمانکاری آلمانی هم اقدام به ایجاد دفتری در کشورهای اروپای شرقی می کنند که فقط جهت استخدام کارگران است - دلالتی انسان با کارگران ارزان، در لفافه‌ی قانون اتحادیه اروپا.

دست اندرکاران احتمال می دهند، که بعضی از شرکتهای پیمانکاری، زنانی را که می خواهند به عنوان فاحشه عرضه کنند از هم جدا می کنند و زنانی را که کمتر زیبا هستند راهی کار در کشتارگاه‌ها می نمایند. بر اساس مدارک موجود، شرکتهای پیمانکاری آلمانی وجود دارند که با باندهای موتورسوار در تماس می باشند.

بازگشت کاپیتالیسم منچستری

بعضی از شرکتهای پیمانکاری همزمان چند شرکت دیگر را هم اداره می کنند و پیش از آنکه اداره‌ی مالیات رد آنها را پیدا کند، شرکت مذکور را منحل می کنند. دست اندرکاران تخمین می زنند که فقط ۵ درصد این کلاهبرداریه‌ها روشن می شوند. و اگر هم وقتی روشن شود، سر به میلیون‌ها یورو می زند - مانند پرونده دادگاهی فرار از مالیات "شرکت گوشت دی و اس". در جریان این پرونده، مبلغ کلاهبرداری تنها از بیمه‌های اجتماعی ۴ میلیون یورو بود. این امر را حکم صادره‌ی ۲۰۰۴ دادگاه ایالت "اولدنبورگ"، که در اختیار نشریه "تسایت" قرار دارد ثابت می کند. در دادخواست چنین آمده است که: «هر دو متهم قصد ایجاد منبعی برای درآمدی زیاد را داشته اند.»

این سیستم از زمانی که بلغارها و رومانی‌ها می توانند با گشاده دستی اتحادیه اروپا، بدون هیچگونه محدودیتی در آلمان کار کنند، هیچگونه تغییری نکرده است. همخوانی سیستم استخدام کننده‌گان و جای دهنده‌گان به کارگران خیلی خوب عمل می کند، از کلاهبرداری مالیاتی گرفته تا دزدی از بیمه‌های اجتماعی. یک کارگر اروپای شرقی به تنهایی نه قادر است کاری گیر بیاورد و نه محل زندگی پیدا کند. کارگران بدون حقوق اجتماعی و زنانی که مورد آزار جنسی قرار می گیرند. این است بازگشت کاپیتالیسم منچستری، به شکلی وسیع و دور از دیده‌ها در دل ایالت نیدرسا کسن.

"اوزیاد توالت می رود. او باید اخراج شود."

"او دیشب زیادی نوشیده بود. او هم باید برود."

این‌ها جملات آقای «ت» هستند در مورد کارگران اجیر، خطاب به سرکارگر شرکت پیمانکاری که او قبلاً در آنجا کار میکرد.

ت به مهمانخانه‌ای دور افتاده درصد کیلومتری محل خود آمد، جایی که کسی او را نمی شناخت. جوانی بلوند، قوی هیکل که هنگام دست دادن دست را میفشرد. او قصابی آموزش دیده است. او تا چند سال پیش یکی از مدیران شرکت "شوارتس کرانس" بود. این کارخانه‌ی کالباس‌سازی در اینترنت حضور خوش ترکیبی دارد. رئیس این کارخانه خانم کریستین شوارتس، در سال ۲۰۱۳ به عنوان بهترین کارخانه‌دار زن در شهر هامبورگ برگزیده شده است. شرکت او از جمله از شرکت "تونیس" گوشت خریداری می کند و فرآورده‌های گوشتی خود را به سوپرمارکت‌هایی مانند "آلدی" و "لیدل" تحویل می دهد.

ت یکی از کسانی است که با دیگران سیستم پیمانکاری را در این شرکت بنیان‌گذاری کردند. او بسرعت دریافت که این سیستمی استثماری است. ت می گوید: «این برای ما کاملاً بی تفاوت بود، مهم فقط این بود که سیستم عمل می کند.» او انسا نه‌ای در پشت نقاله‌ها را "کارگران اجباری" و شرکتهای پیمانکاری را "دلالت انسان" یا "برده داران" می نامد. ت با شرکتهای پیمانکاری رابطه‌ی نزدیکی داشت و خواسته‌اش را که کدام کارگر باید اخراج می شد، بساده‌گی با تلفن به سرکارگران اعلام می کرد. آری کارگران دیگری جلوی درب شرکت صف کشیده بودند.

ت می‌گوید که ساعات کار به ندرت رعایت می‌شد و زمان استراحت‌ها کوتاه‌تر می‌شدند. «کارگران را به جلو می‌راندند.» از هر نیم ساعت استراحت چند دقیقه‌ای بیش نمانده بود.

ت ادامه می‌دهد که کارخانه مانند یک زندان امنیتی است. هر کارگری که وارد کارخانه می‌شود نیاز به یک "چیپ" دارد. (کارت مغناطیس‌دار که هنگام ورود و خروج به دستگاه نصب شده در درب ورودی وارد می‌شود.) اما ساعات کار طبیعتاً بعداً در سیستم تغییر داده میشوند.

یکبار دوزن کارگر از ت می‌پرسند که آیا اجازه دارند از شیرآب، آب پُر کنند. ت احتمال داد که آن‌ها نیز انسان‌های جنگلی هستند. اما چیزی در این مورد از شان نپرسید.

خانم شوارتس کرانتس می‌گوید که این اتهامات واقعیت ندارند، و کنترل ساعات کار در دست شرکت خدماتی است که با ما قرارداد دارد.

برخی از کارگران نیز به تازه‌گی صدای اعتراض خود را بلند کرده اند

کارمندان عالی‌رتبه‌ی سابق شرکت "شوارتس کرانتس" می‌گویند که کارگران رسمی شرکت با برنامه تعویض می‌شدند. کارکنان به جایی دیگر منتقل می‌شدند، اختاریه می‌گرفتند و به درجه‌ای پایین‌تر تنزل پیدا می‌کردند. به این‌ها گفته بودند که دلیل برای این اقدامات را می‌توان پیدا کرد. به عنوان مثال اگر دهان‌بند کسی کمی جابجا شده و یا کسی از در اشتباهی بیرون رفته باشد. یکی از این اخراجی‌ها که استاد کار آزموده‌ای هم بود، به هنگام صحبت، از یادآوری این همه تحقیق‌ها به گریه افتاد.

ت می‌گوید که بعضی از کارمندان سطح بالا خودشان رفتند. او خود، باید تعداد زیادی از کارکنان را اخراج می‌کرد و با عذاب وجدان پول بیشتری نصیبش می‌شد. در عرض یک سال حقوق ماهانه‌اش دوبرابر شد و سپس یک تلفن موبیل و یک ماشین شرکت هم گیرش آمد. «بزرگی ماشین مهم نبود، پول بنزین را شرکت می‌پرداخت.»

ت امروز خوشحال است که از آنجا بیرون آمده است.

شرکت شوارتس کرانتس تمام این اتهامات وارده را رد می‌کند: ما درست برعکس، پس از تجارب بد و گزارش‌های منفی، به قرارداد خود با پیمانکارهای پیشین پایان دادیم و تعداد کارگران استخدامی دائم را افزایش دادیم.

در این سیستم، آلمانی‌ها اساساً کجا قرار دارند؟

در شهر "اولدنبورگ" ایالت اسن (محل اصلی شرکت دانیس کرون)، زنان خانه‌دار، کارگران زن این شرکت‌ها را گیر می‌آورند و به آن‌ها پیشنهاد می‌کنند که در ازای ۱۵۰ یورو برایشان تقاضانامه‌ی حق‌اولاد پر کنند. بعضی از این زنان خانه‌دار با دریافت ۵۰ یورو نیز آن‌ها را پیش پزشک همراهی می‌کنند. آری این‌جا که شبه ارتشی وجود دارد، هرکسی باید چیزی نصیبش شود.

آقای "هلموت ابرشت" که شغلش فروش لوازم دکوراسیون است، آپارتمانی را در دو پادگان قدیمی که از سال ۱۹۳۳ تعمیراتی در آن‌ها صورت نگرفته به مبلغ ماهانه ۳۵۰ یورو اجاره می‌دهد. از آنجا که پنجره‌ها کامل بسته نمی‌شوند و از درز آن‌ها هوای سرد وارد اطاق می‌شود، مستاجرین مجبورند شفاژهای خود را تا درجه‌ی آخر باز کنند و به این علت قبض پول برق ماهانه‌ی این آپارتمان‌ها به ۱۴۰ یورو می‌رسد. بوی گند فضا را پر کرده. دیوارها پر از قارچ هستند. آقای ابرشت با تحقیر می‌گوید: «این‌ها باید مرتباً هوای اطاق‌ها را تازه کنند، اما طبیعی است که استاندارد نظافت این‌ها با ما فرق دارد.»

در این منطقه ویلاهای با شکوه با ایوان‌های اغراق آمیز وجود دارد. ویلاهای برده داران. صاحبان شرکتهای پیمانکاری در این جا زنده‌گی می‌کنند. یکی از افراد اتحادیه این را بازگشت به دوران بربریت می‌نامد.

سیاست اساسا خود را در کجا پنهان کرده است؟

۱۴ ماه پیش وزیر اقتصاد ایالت نیدرساکسن این موضوع را بعنوان مشکل پذیرفت و خانم "دانیلا رایم" و خانم "ماریا کروموا" را بعنوان مشاورین خود برای مشکلات شاغلین رومانیایی و بلغارستانی استخدام نمود. محدوده‌ی وظائف این دو خانم دانشگاه‌دیده چنان ناروشن و گسترده هست که این دو خانم، که متولد بلغارستان و رومانی هستند، در درجه‌ی نخست کارشناس ادارات دولتی آلمان شده‌اند.

این دو تمام روز با همراهی یک محافظ در ایالت در حرکتند. جلوی کشتارگاه‌ها و در پارکینگ‌های فروشگاه‌های "نتو" و لیدل می‌ایستند. بیش از هر چیز صدای تلفن‌های دستی آنها شنیده می‌شود. دائماً به آن‌ها تلفن می‌شود، مدام قضیه در مورد مشکلات حیاتی است. خانمی که جرأت نمی‌کند به سرکار گرش بگوید که حامله است. او مطمئن است اگر بگوید، او را اخراج می‌کنند. کارگری که انگشتش عفونت کرده ولی سرکار گر اجازه دکتر رفتن را به او نمی‌دهد - زیرا او بیمه درمانی ندارد.

آیا در این داستان انسانی‌هایی نیز هستند که این ماجراها را نپذیرند، با آن مقابله کنند، و امید را گسترش دهند؟ هر دو خانم مشاور "رایم" و "کروموا" چنین انسانی هستند. "پاول زاندمن" مدیر کلوب جوانان "لوهن" که برای "یوانا" و "داریان" خانه و کار جدیدی پیدا کرد هم جزء انسانی‌هایی است که مقاومت می‌کنند. خانم "اولین هرتل" که معلم زبان آلمانی برای خارجی‌ها است، می‌کوشد که فراتر از حیطه‌ی وظائفش ادغام کارگران در جامعه‌ی آلمان را سازمان دهد - درست بر عکس آلمانی‌هایی که نگرانند که نکند با این کار چیزی از آن‌ها گرفته شود.

اما برخی از کارگران نیز به تازه‌گی صدای اعتراض خود را بلند کرده اند. هنوز این صحنه‌ای نامعمول است: در یک روز آفتابی پائیز، دوازده کارگر روبه روی اصطبل "گارتا" ایستاده اند. فقط این غیر معمول نیست که آنان در این بعد از ظهر در کارخانه نیستند، بل که این نیز که آن‌ها این جرأت را به خود داده اند که آنجا جمع شوند. دوازده اندام رنگ‌پریده با ژاکت‌های ورزشی. آن‌ها با تردید و دودلی دایره‌ای تشکیل می‌دهند. در وسط دایره "نیکولا ار" که روحیه‌ای تهاجمی دارد، ایستاده است.



او می‌پرسد: « چرا این همه از ما را در ماه‌های گذشته اخراج کرده‌اند؟ »
« چرا آدریان که پنج سال و نیم است اینجا کار می‌کند باید فقط شب کار باشد؟ »

"نیکولا اِر". چهل و چند سال دارد، از حقوقش باید زن و فرزندانش دررومانی هم زنده‌گی کنند. "دانیلا رایم" این پرسش‌های او را به آلمانی برای آقای "شورمن" رئیس شرکت پیمانکاری که همراه با وکیلش چند مترآن‌طرف‌تر ایستاده است، ترجمه می‌کند.

همه‌ی کارگران یکی پس از دیگری برای صحبت کردن بلند می‌شوند. این صدای گروه همخوانان شبیه ارتش است:

چرا بابت شب‌کاری به ما پول نمی دهند؟
چرا پول کامل تمام ساعات کار ما را نمی دهند؟
چرا ما کارت مغناطیس داریم که ساعات کار ما درش ضبط نشده؟
چرا در ماه گذشته ۳۰ ساعت از کار در یک قبض حقوق کم است؟
چرا نباید ما پس از دوساعت و نیم کار و نه بعد از پنج ساعت، استراحت داشته باشیم؟
چرا زمان استراحت نه نیم ساعت بلکه چند دقیقه است؟
چرا ما باید ۲۴۰ یورو بابت این محل خواب بپردازیم؟
چرا باید چهارنفره در یک اتاق بخوابیم؟

صاحب شرکت پیمانکاری هیچ نمی‌گوید. در برابر این سؤال که چند نفر کارگر پیمانی دارد؟ چیزی نمی‌داند. چند تا شرکت دارد؟ باز هم نمی‌داند. نام شرکتها چیست؟ خبری ندارد.

وکیل ایشان با لفاظی توضیح می‌دهد که این اخراج‌ها بر اثر شرایط اجباری که کارخانه در آن قرار گرفته انجام شده است، و کاری نمی‌توان کرد. آقای "شورمن" منکر این است که این کارگران معترض برای شرکت "هایدمارک" گوشت مرغ تکه تکه می‌کنند، اما در نشریه "تسایت" مدارکی در اختیار دارد که خلاف این را ثابت می‌کنند. "هاید مارک" نیز از این مسئله اظهار بی‌خبری می‌کند.

پیمانکار و کارگران اکنون به ساختمان اصطبل‌ی وارد می‌شوند که بازسازی شده و "نیکولا اِر" آنجا زنده‌گی می‌کند. شرکت آقای "شورمن" اصطبل را اجاره کرده است. اولین جایی که وارد می‌شوی یک فضای بسیار بزرگ است. "نیکولا اِر" می‌گوید: «تا دورروز پیش اینجا کاملاً خالی بود. از وقتی که ما اعتراض خود را اعلام کردیم، یک مبل کهنه و یک میز در این‌جا گذاشتند. و یک پوستر نقاشی «وَن گوگ» را هم به دیوار آویختند.» او با دست به یک عکس کوچک اشاره می‌کند.

در آخر سالن اتاق خواب‌ها قرار دارند که با پتوها و لباس‌ها پر شده اند، در کنارشان تختخواب‌های کهنه و داغان فلزی ارتش آلمان با تشک‌های کثیف ابری و قلمبه شده. "نیکولا اِر" می‌گوید: «الان سه تختخواب آنجا قرار دارند، با عجله از هر اتاقی یک تخت را برداشته اند.»

آقای شورمن، وقتی شما این چیزها را می‌بینید، چه حالی به شما دست می‌دهد؟

او جواب می‌دهد: «اینجا طبق استاندارد مجهز است. زمانی که من دوره‌ی کارآموزی قصابی را می‌دیدم یک تشک داشتم که روی زمین گذاشته بودم.» این که او آن زمان مانند "نیکولا اِر" نه چهل و چندساله و نه پدر یک خانواده بود اصلاً به کله اش هم خطور نمی‌کند.

آقای شورمن می‌گوید: «من مسیحی هستم»، ولی اضافه می‌کند که «اما نه معتقد».

پس از دیدار از محل خواب کارگران آقای "شورمن" شروع به توجیه خود می‌کند و ادعا می‌کند که با این همه کارگران او درآمد خوبی دارند و حداقل دستمزد هشت و نیم یورو ساعتی را دریافت می‌کنند که از اول ژانویه شامل حال این کارگران پیمانی در صنعت گوشت هم می‌شود.

احتمالاً آقای شورمن راهی جدید برای فرار از قانون حداقل دستمزد پیدا خواهد کرد. این که کارگران باید بابت لباس کار و ابزار کار و نظافت پول پرداخت کنند، امری است که مدتهاست معمول شده است. اما آقای شورمن دستور داده که به همراه قبض تسویه حساب ماهانه، برگه‌ای را به تک تک کارگران بدهند، که آن‌ها را موظف می‌کند که گاه‌گاہ ۲۴۰ و گاه‌گاہ ۲۹۰ یورو به حساب "شرکت خدماتی یو-ام - با مسئولیت محدود" واریز کنند. وکیل آقای شورمن می‌گوید: این مبلغ برای اجاره محل خواب و هزینه‌ی ایاب و ذهاب به محل کار است. اما کارگران نمی‌دانند که برای چی این مبلغ را واریز می‌کنند. در این برگه‌ها که در اختیار نشریه تسایت قرار دارند، هیچ دلیلی برای این کار ذکر نشده است.

ارتش «چرا» ندارد!

در پایان، صحنه قدری حالت سوررئال به خود می‌گیرد. رئیس شرکت پیمانکاری، وکیلش و کارگران، درمانده کنار هم ایستاده اند و نمی‌دانند چه باید کرد. آیا حالا به‌سادگی از هم خداحافظی کنند، گوئی هیچ اتفاقی نیفتاده است؟ نیکولا یر چند بار می‌کوشد شروع به صحبت کند، اما کلامی به زبان نمی‌آورد. سرانجام سر خود را به آرامی بلند می‌کند، به خود جرأت می‌دهد تا مستقیماً به چشمان آقای شورمن نگاه کند، و از او می‌پرسد: «لطفاً بگذارید من کار کنم. لطفاً به من بگوئید: من چه کار اشتباهی کرده‌ام؟» آقای شورمن، عاری از هرگونه عاطفه و احساسی همان‌جا ایستاده، بدون جوابی به این «چرا».

منبع:

<http://www.zeit.de/2014/51/schlachthof-niedersachsen-fleischwirtschaft-ausbeutung-arbeiter>